



نقش عشق و محبت در کاهش خشونت خانگی در گفتگو با دکتر مسعود صادقی:

ترویج عشق مبتنی بر احترام یا عشق محترمانه!



دکتر مسعود صادقی

دانش آموخته فلسفه اخلاق و عضو هیات علمی دانشگاه کرمانشاه. نویسنده و پژوهشگر در حوزه فلسفه.

«علت خشونت خانگی، نقش عشق و محبت در کاهش خشونت خانگی و نقش جنسیت در خشونت خانگی، از جمله مباحثی است که در این گفتگو مورد توجه و ارزیابی قرار گرفت.»

چالش بکشم.

سرچشمه یا علت اصلی خشونت خانگی را در چه می بینید؟

منشا خشونت خانگی یا به تعبیر من، خشونت خانوادگی، عمدتاً با دیگر انواع خشونت یکسان است؛ حس استیلاطلبی و عدم تحمل تمامیت دیگری، اما نیازمند تحلیل و تعلیل روانشناختی و جامعه‌شناختی دقیق‌تری هستیم تا به پاسخ سوال شما نزدیک شویم. اگر بخواهم مشخصاً در باب علل خاص خشونت خانوادگی سخن بگویم باید به چند مسئله اشاره کنم: اول اینکه خشونت خانوادگی همیشه معلول سوء استفاده از حس اعتماد است. از فرزند آزاری گرفته تا تجاوز زناشویی و... همیشه این عنصر دیده می‌شود. پس سوء استفاده از اعتماد یک عامل است. عامل دیگر، عدم استقلال یا اقتدار حقوقی یا عاطفی یا اقتصادی لازم است.

لطفاً این عامل را بیشتر توضیح دهید.

ببینید! یک مادر سالخورده و وابسته به حمایت اقتصادی فرزندان، یک زن وابسته و فاقد قدرت کافی در برابر شوهر، یک کودک فاقد حمایت حقوقی و اجتماعی و... هم بیش از دیگران در معرض خشونت خانوادگی قرار دارد و هم بیش از هر کس دیگری انگیزه خشونت و رفتار بی‌محابا را در عامل خشونت ایجاد می‌کند.

نقش عشق و محبت را در کاهش خشونت خانگی چگونه می بینید؟

عشق و محبت، بسیاری از آلام بشری را می‌تواند کاهش دهد. عشق، در مجموع، مقابل خشونت است و می‌تواند درمانی بر درد خشونت باشد. اما از یاد نبریم که عشق، خود نوعی خشونت پنهان را تقویت می‌کند. گاهی اوقات، قربانی، برخی از رفتارهای خشن را تحمل می‌کند چرا که عامل خشونت را دوست دارد! خشونتی که همسر یا فرزند یک فرد خشن از سر می‌گذراند ممکن است هرگز به حس نفرت و انزجار نینجامد. از آن طرف، در یک رابطه و عشق انسانی و زمینی، وقتی معشوق، از تحمل عاشق مطمئن باشد آن وقت احتمال اینکه از این قضیه سوء استفاده کند بسیار بالا است. اصلاً این نوع از خشونت، خشونت است که در دل روابط عمیق عاطفی یا خونی و خانوادگی رخ می‌دهد. یعنی خشونت است مسبوق بر آشنایی، انس و حتی عشق. عشق قطعاً می‌تواند خشونت خانوادگی را کاهش دهد اما یکی از عوارض یا آفات عشق نیز همین خشونت است. یعنی چه؟ یعنی عشق، با همه

وارد بحث خشونت خانگی / خانوادگی نخواهیم کرد. مجموعاً من خشونت خانوادگی یا خانگی را این گونه تعریف می‌کنم: خشونت‌تی که مبنای شکل‌گیری آن روابط مبتنی بر ارتباط و اعتماد عاطفی باشد. قید عاطفی را هم به این دلیل استفاده می‌کنم که رابطه یک کارگر و کارفرما یا مسافر و راننده تاکسی نیز ممکن است بر مبنای اعتماد باشد اما این ارتباط و اعتماد، عاطفی یا عشقی یا خونی نیست بلکه یک باور و اعتقاد روانی و در راستای تسهیل مناسبات اجتماعی است.

در مورد آمار و فراوانی خشونت‌های خانوادگی چه نظری دارید؟

راستش را بخواهید من در این مورد، آمار خاص یا دقیقی سراغ ندارم. یعنی شاید هیچ کس آمار دقیقی در دست نداشته باشد. بالاخص در مورد خشونت‌های خانوادگی در ایران. اما اجازه بدهید چند نکته را عرض کنم؛ بلکه ذهن ما در این باب روشن‌تر شود. اول اینکه گستره خشونت‌های خانوادگی را فقط نباید به کتک کاری‌های زن و شوهری محدود کرد. به گمان من بسیاری از مصادیق خشونت خانوادگی اساساً به زبان آمار و ارقام ترجمه پذیر نیستند. مثل سالمندآوری‌ها و... دیگر آنکه در بسیاری از فرهنگ‌ها، برخی از موارد را نباید یا نمی‌توان گزارش داد. مثلاً در بسیاری از کشورهای اسلامی، نمی‌توان از زنان یا مردان زیادی انتظار داشت که موارد تجاوز یا آزار زناشویی را به مراکز نظارتی گزارش دهند زیرا این امر به تار و پود خصوصی‌ترین وجوه زندگی آنان گره خورده است. نکته بعدی آن که همین آمارهای موجود را هم باید با تئوری‌های تکمیلی تحلیل کرد. بگذارید مثال بزنم. اخیراً آمارهای بسیاری از کشورهای غربی گویای آن است موارد ضرب و شتم زنان و مردان تقریباً به هم نزدیک شده است. یعنی نسبت و درصد زنانی که مردان را کتک می‌زنند نزدیک همان میزانی است که مردان، زنان را کتک می‌زنند. خوب آیا می‌توانیم از این داده‌های آماری نتیجه بگیریم که مردان چندان هم خشن نیستند یا زنان هم به اندازه مردان خشن شده‌اند و...؟ تحقیقات نشان می‌دهد اگر چه آمار عملیت زنان در خشونت‌های خانوادگی روبه‌افزایش نهاده اما بسیاری از این حرکات خشن، کنش نیستند بلکه واکنش هستند؛ واکنش دفاعی! یعنی خشونت زنان بیشتر در بستر دفاع از خود روی می‌دهد در حالی که خشونت مردان علل دیگری دارد. در مجموع می‌خواهم با توجه به چند نکته‌ای که عرض شد، نگاه آماری را در بحث خشونت‌های خانوادگی به

شاید پیش از هر پرسش دیگری، لازم باشد سوال کنیم که تعریف جناب عالی از خشونت خانگی چیست؟ آیا این نوع از خشونت تنها شامل ضرب و جرح می‌شود؟

از گفتگو با نشریه وزین شما بسیار خوشحالم. همچنین بسیار مسرورم از اینکه یک بحث مهم و روزآمد را موضوع کارتان قرار داده‌اید؛ بحثی که در فضای فکری ایران کمتر به آن توجه می‌شود. تعریف کلی من از خشونت این است: نوعی تهاجم علیه وجود دیگری که به آسیب بدنی و/یا آزار روحی بینجامد. اما خشونت خانگی، نوع خاصی از خشونت است. شاید بهتر باشد ما خشونت خانگی را خشونت خانوادگی بنامیم. به چند دلیل؛ اول اینکه اشاره به واژه خانه و خانگی ما را به این اشتباه می‌اندازد که محل وقوع این سنخ از خشونت باید درون خانه باشد. در حالی که مثلاً دعوی فیزیکی زن و شوهر ممکن است در داخل خودرو یا در خیابان روی دهد! از طرف دیگر، ممکن است یک تجاوز یا آزار جنسی و یا زرد و خورد فیزیکی در محل خانه و زندگی شخصی کسی رخ دهد اما فرد جانی یا ضارب، هیچ نسبتی با قربانی نداشته باشد. دیگر آنکه نه فقط محل بلکه مبنا و علل خشونت‌های به اصطلاح خانگی، قضیه روابط عاطفی و خویشی است؛ رابطه فرزندی، رابطه زناشویی، رابطه دوستی و... بنابراین من اصطلاح خشونت خانوادگی را بر خشونت خانگی ترجیح می‌دهم. البته من می‌دانم که در برخی از مصادیق خشونت‌های موسوم به خانگی مثلاً در پدیده‌های مانند date rape اساساً رابطه خویشی شکل نگرفته است اما عرض بنده این است که ما مقوله شناخت را باید از تعریف خشونت خانگی کنار بگذاریم تا از شر مصادیق غیرقابل جمع و ناسازگار خشونت خانگی خلاص شویم. الان در تعریف همین پدیده date rape می‌گویند: تجاوزی که در آن، عامل تجاوز، قربانی را می‌شناسد. خوب؛ این تعریف، هم غیرفنی و نادقیق است و هم از حکمت تفکیک خشونت خانگی از دیگر انواع خشونت به دور می‌ماند. از منظر حقیر، مهم نیست که عامل خشونت، قربانی را بشناسد یا حتی یک شناخت دوطرفه میان جانی و قربانی باشد یا نباشد. به نظر من، عنصر مهم این است که آیا مالوفیت یا نوعی محرمیت و اعتماد عاطفی میان جانی و قربانی شکل گرفته یا خیر. اگر ما این مسئله را در تعریف خشونت خانگی لحاظ کنیم آن وقت هم تعبیر خشونت خانوادگی را راحت‌تر می‌پذیریم و هم مقولات بی‌ربطی چون date rape را

گفتن به یک جوان یا دست انداختن او اخلاقاً بد باشد اما مصداق خشونت نیست. اما در جامعه ما و فرهنگی که سالمندان در آن رشد یافته و با آن خو گرفته‌اند، قطعاً این نوع رفتارها موجب آسیب‌های عمیقی می‌شود. من شخصا خیلی به این موضوع می‌اندیشم. شاید فرهنگ ما هرگز تا به این حد جوان محور و پیری-گریز نبوده است. گاه احساس می‌کنم جوانان به صرف جوان بودن احساس برتری می‌کنند و پیران و حتی میانسالان، به صرف پیری احساس شرمندگی، پیری و میانسال‌ی کارکردهای اجتماعی خود را از دست داده‌اند. دیگر جوان‌ها نیازی به مشورت بزرگ‌ترهانی بینند. با آنها مثل کودکان رفتار می‌کنند. این حرف را کسی می‌زند که تازه سی ساله شده است! بنابراین من گلیایه نمی‌کنم بلکه یک خطر را هشدار می‌دهم. بنابراین، یکی از مظاهر مهم اما مغفول خشونت خانوادگی، بی‌توجهی به امیال و نظرات بزرگ‌ترها، اهانت به آنها، طرد آنها و هر حرکتی است که موجب آزار روحی شدید در سالمندان شود؛ هرچند این آزار، ظاهراً سوویه بدنی نداشته باشد.

راهکار پیشنهادی شما برای مقابله با خطرات خشونت خانگی چیست؟

من منکر نقش قوانین و نهادهای حقوقی در کاهش این نوع از خشونت نیستم اما بنابر دغدغه و علاقه‌ام مایلم بر راهکارهای اخلاقی تأکید کنم. به گمانم سه راهکار اخلاقی اصلی وجود دارد: اول از همه، تقویت تخیل اخلاقی؛ دوم، تکریم زنان، سالمندان و کودکان؛ و دست آخر، ترویج عشق مبتنی بر احترام یا عشق محترمانه. اجازه بدهید از همین راهکار آخری شروع کنیم؛ عشق محترمانه امر غریب و کمیابی است. بیشتر روابط عشقی روزگار ما با عشق نیستند یا محترمانه نیستند. عشق نبودن آنها از این جهت است که چنان عمق و ژرفایی ندارند که به فداکاری و تحمل بینجامند. یعنی روابط جاری در زمانه ما اولاً بیشتر ناشی از کشش‌های جنسی هستند تا چیز دیگر، ثانیاً نوعی منفعت‌طلبی و خودبینی در آنها موج می‌زند، ثالثاً بیشتر به یک قرارداد یا معاهده حقوقی می‌مانند تا عشقی یا کابازانه. اما عشق‌های موجود چندان محترمانه نیستند زیرا کرامت یکی از طرفین رابطه یا هر دو طرف آن لگدمال می‌شود. امروزه می‌بینید که چقدر طرفین رابطه نگران هستند که مبادا طرف مقابل، خیانت کند یا وارد یک رابطه موازی شود! همین ترس و نگرانی، سبب شده که افراد، یا به دنبال مچ‌گیری باشند یا نگران اینکه مشتشان باز شود! در این سنخ از رابطه، چیزی که نیست، احترام است و کرامت. این نوع روابط سبب می‌شود که زمینه خشونت خانوادگی فراهم گردد. شاید در گذشته، عوامل دیگری مهم بوده‌اند اما به زعم من الان این یک مسئله است. پس ما باید عشق مبتنی بر احترام و اعتماد را ترویج کنیم. راهکار دیگر، تکریم زنان و کودکان و سالمندان است. در جوامع غربی، جایگاه حقوقی زنان مجموعاً مساوی یا حتی بالاتر از مردان است اما جایگاه واقعی پیرزنان و سالمندان، جایگاه نامناسب و متزلزلی است. ما هم گرفتار این مصیبت شده‌ایم. وقتی پیری مایه و جاهدت نباشد و نه فقط به یک نقطه ضعف بدنی بلکه به یک نقطه ضعف شخصیتی و اجتماعی بدل شود آن وقت ما در واقع تمامیت و شخصیت یک فرد سالمند را نشانه گرفته‌ایم و هرگونه رفتار آزاردهنده ما با او مصداق خشونت خواهد بود. پس ما باید حرمت و معنای پیری را احیا کنیم. نشان دهیم که پیری به همان اندازه که یک فرسایش جسمی است، یک پختگی و ارزش اخلاقی و تجربی نیز هست. در مورد زنان نیز معمولاً جوامع توسعه‌نیافته گرفتاری‌هایی دارند که منشا خشونت است.

اما در مورد راهکار مبتنی بر تخیل اخلاقی باید بگویم: ما تا وقتی همه چیز را فقط از چشم خودمان ببینیم هرگز نخواهیم توانست به خشونت پایان دهیم. اگر زندگی یک فیلم باشد، انسان اخلاقی کسی است که فقط باز یگر نیست بلکه کارگردان هم هست. یعنی می‌کوشد هر چیزی که داخل کادر و فیلم قرار دارد را ببیند و فقط از یک زاویه به ماجرا نگاه نکند. تخیل اخلاقی یعنی همین. یعنی در فیلم زندگی، فقط باز یگر نباش، تماشاگر هم باش و مثل یک کارگردان خوب، خودت را جای همه کسانی بگذار که در کادر و مسیر زندگی‌ات قرار دارند تا قصه بهتری را بسازی و کار بهتری ارائه دهی.

♦ به گمان من بسیاری از مصداق خشونت خانوادگی اساساً به زبان آمار و ارقام ترجمه پذیر نیستند. مثل سالمند آزاری ها و... دیگر آنکه در بسیاری از فرهنگ‌ها، برخی از موارد را نباید یا نمی‌توان گزارش داد. مثلاً در بسیاری از کشورهای اسلامی، نمی‌توان از زنان یا مردان زیادی انتظار داشت که موارد تجاوز یا آزار زناشویی را به مراکز نظارتی گزارش دهند زیرا این امر به تار و پود خصوصی‌ترین و جوه زندگی آنان گره خورده است.

♦ عشق و محبت، بسیاری از آلام بشری را می‌تواند کاهش دهد. عشق، در مجموع، مقابل خشونت است و می‌تواند درمانی بر درد خشونت باشد. اما از یاد نبریم که عشق، خود نوعی خشونت پنهان را تقویت می‌کند. گاهی اوقات، قربانی، برخی از رفتارهای خشن را تحمل می‌کند چرا که عامل خشونت را دوست دارد! خشونتی که همسر یا فرزند یک فرد خشن از سر می‌گذراند ممکن است هرگز به حس نفرت و انزجار بینجامد. از آن طرف، در یک رابطه و عشق انسانی و زمینی، وقتی معشوق، از تحمل عاشق مطمئن باشد آن وقت احتمال اینکه از این قضیه سوء استفاده کند بسیار بالا است. اصلاً این نوع از خشونت، خشونت است که در دل روابط عمیق عاطفی یا خونی و خانوادگی رخ می‌دهد. یعنی خشونت است مسبوق بر آشنایی، انس و حتی عشق. عشق قطعاً می‌تواند خشونت خانوادگی را کاهش دهد اما یکی از عوارض یا آفات عشق نیز همین خشونت است. یعنی چه؟ یعنی عشق، با همه مطلوبیتش، ممکن است پذیرش خشونت را آسان کند یا آنرا موجه جلوه دهد. پس ما با یک پدیده پیچیده طرف هستیم

♦ یک زوج و خانواده مسئول، باید حتماً خشونت را از چشم کودکان دور نگهدارد. در درجه اول باید گفت: خشونت ممنوع! و در درجه دوم باید گفت: خشونت در حضور کودکان ممنوع! بنابراین، کودکان از دو جهت ممکن است قربانی خشونت خانگی یا خانوادگی شوند؛ اول از جهت خشونت‌های مستقیمی که ممکن است آنها را آزار دهد و دوم، خشونت‌هایی که اگرچه علیه کودک اعمال نمی‌شود اما به روحیه او شدیداً آسیب می‌زند.



مطلوبیتش، ممکن است پذیرش خشونت را آسان کند یا آنرا موجه جلوه دهد. پس ما با یک پدیده پیچیده طرف هستیم.

جنسیت در بحث خشونت‌های خانگی چه نقشی ایفا می‌کند؟

در مورد جنسیت عاملان و قربانیان خشونت‌های خانگی باید عرض کنم که اگرچه ما داریم از جهاتی به سوی نوعی برابری و تقارن جنسیتی سیر می‌کنیم اما کماکان، نسبت خشونت‌های مردان بیشتر و گاه چند برابر خشونت‌های زنان است. البته تعداد زنانی که قربانی خشونت خانگی می‌شوند رو به کاهش گذاشته و تعداد مردان رو به افزایش. نمی‌دانم این روند را باید مثبت ارزیابی کرد یا منفی! چون من به‌شخصه سعی می‌کنم در دام نگرش‌های جنسیتی نیفتم. ما زمانی باید خوشحال باشیم که آمار مجموع قربانیان خشونت خانگی کاهش یابد نه اینکه جای جانی و قربانی و یا جنسیت آنها عوض شود.

حالا که بحث جنسیت را پیش کشیدید، بد نیست به یک مسئله مهم اشاره کنم؛ در خشونت‌های میان والدین و بزرگسالان، جانی و قربانی هر که باشد؛ چه مرد و چه زن؛ یک مسئله قطعی است و آن اینکه حتماً کودک آسیب می‌بیند، چه پسر باشد و چه دختر. یعنی عامل خشونت‌های خانوادگی چه زن باشد و چه مرد، در هر حال، کودکان قربانی تبعی این ماجرا خواهند بود. یک زوج و خانواده مسئول، باید حتماً خشونت را از چشم کودکان دور نگهدارد. در درجه اول باید گفت: خشونت ممنوع! و در درجه دوم باید گفت: خشونت در حضور کودکان ممنوع! بنابراین، کودکان از دو جهت ممکن است قربانی خشونت خانگی یا خانوادگی شوند؛ اول از جهت خشونت‌های مستقیمی که ممکن است آنها را آزار دهد و دوم، خشونت‌هایی که اگرچه علیه کودک اعمال نمی‌شود اما به روحیه او شدیداً آسیب می‌زند.

آیا در مورد ابعاد جنسی بحث خشونت خانگی نقطه نظر خاصی دارید؟

بله. شاید حساسیت برانگیزترین موضوع در ادبیات خشونت خانوادگی، موضوع تجاوز زناشویی و تعریف و ابعاد آن است. بحث در تجاوز زناشویی یا همان marital rape برای بسیاری یک پدیده نسبتاً غریب و مبهم است. اما امروزه و پس از امواج فمینیستی دهه هفتاد میلادی، مقوله تجاوز زناشویی به مفهومی آشنا تبدیل شده است و حتی در قوانین کشورها جرم‌انگاری شده است. آمارها در مورد فراوانی این پدیده چندان روشن نیستند چرا که ثبت و گزارش آنها چندان معمول نیست. اما من ضمن پذیرش مفهوم تجاوز زناشویی و نکوهش آن، سعی دارم مفهوماً و حتی اخلاقاً میان "تجاوز زناشویی" و "تجاوز زناشویی" تفکیک کنم. هر تجاوزی، یک تجاوز و دست درازی است اما هر تجاوز و دست درازی، یک تجاوز نیست. تجاوز زناشویی عبارت است از اینکه یک شریک جنسی، طرف مقابل را تحت فشار و اضطراب قرار دهد تا در گیر یک کنش جنسی ناخواسته شود اما در میانه یا نهایت امر، به لحاظ عاطفی یا ملاحظاتی دیگر، به این کنش تن می‌دهد. اما در تجاوز زناشویی، قربانی، قبل از عمل جنسی، در حین و حتی پس از آن راضی به ورود به این رابطه جنسی نبوده و نیست و هیچ دلیلی برای پذیرش آن نمی‌بیند. به گمانم اگر زوجها ممکن است تنها یک یا چند بار طعم تجاوز زناشویی را بچشند اما قطعاً به کرات و دفعات بیشتری گرفتار تجاوز زناشویی می‌شوند. دقت کنید، مقصود من از تجاوز زناشویی، آزار جنسی نیست. چون معمولاً تجاوز جنسی را از آزار جنسی جدا می‌کنند. تعریف من از تجاوز جنسی، همان ارتباط جنسی کامل و تام و تمام است با این تفاوت که برخلاف تجاوز، نهایتاً به یک رضایت نسبی ختم می‌شود؛ خواه در حین کنش جنسی و خواه پس از آن.

آیا در بحث خشونت خانوادگی، چیزی هست که کمتر بدان توجه شده باشد؟

بله. چه پرسش خوبی! یکی از مصداق‌های نسبتاً مغفول خشونت‌های خانگی، خشونت نسبت به سالمندان است. متأسفانه، افراط در شعارهای فمینیستی و جنسیتی، آذهان عمومی را از سالمند آزاری رایج در خانواده‌ها غافل کرده است. پیری مساوی شده با گوشه‌گیری و دلگیری. برای جامعه‌های مثل جامعه ما که تعارفات و احترامات زبانی و رفتاری، سابقه دیرینه و ویژه‌ای دارند، بد صحبتی و بد زبانی با سالمندان می‌تواند مصداق خشونت باشد. شاید "تو"